

بمقتضی و شایستگی و مہر و کمال مجلس کنگا شہر امجد ساحت ایات خدیوہ جاگیر شکرکن
 فی مشورت ساحت کت ایکن زورج سخن بر سبب بخردان بہت و زبان شد جو ہر نشان سخن رند نماندہ کاریوش
 فیروزی ویش و پکار ویش کہ تا چند بدخواہ نامعتمد شتاب سویم چون مقصد سید بہرینم تدریران کاہت
 کہ بر کار پی فکر باید کرست فی بخل خرد مندان صاحب رای روزی عقد کشای مانند محمد کثور خان و شاہ
 ابوزاب نیرازی کہ از قربان دولت و مہمان ام مشورت بودند معروض داشتند کہ رای جهان کشای حقایق انجلی کل لفظ
 مضامہ قدر و نعم البذل جامہ جان ماست عرض بعضی مقدمات حاجت نیت اما چون حکم جان مطاع تجاوز نمودن ہوا آید
 از حکم انیت صرف تجاوز باید بہرہ مناسب است بسامع قدسی جوامع رسانیم کہ آنچه در باب دفع فتنہ کفار میماند و قطع نماند
 و اسب البشان بہ خاطر نصرت مظاہر رسیدہ ہمین صواب است لیکن ایمنی بدون اتفاق شان اہل اسلام دکن متعدد است
 کہ راجہ بپیشکش و دو حرم اقصاف دارد و حصول مملکتش کہ مثل بر شصت ہند و چندین قلاع و بلاد است قریب دوازده
 روزہ چون میوہ و صولت و سطوت او در دلسا قرار گرفتہ پس باچیز کہ بتما مجاہدہ کردن نفعی نخواہد بخشید باید کہ حسین اعظم
 نبوی را از جہت سازندہ ساطع خودت از میان دہ نوروند علی عادل شاہ زبان بچشمین اہل ای کو یا ساختہ محمد کثور خان را در آن امر
 صاحب دخل گردانید و او تخت سولی از جانب علی عادل شاہ نزد ابراہیم قطب شاہ فرستادہ اظہار مافی الضمیر نمود و او کہ ارد
 کفار میماند جوین دل بود بخند کرد کہ میان علی عادل شاہ و حسین نظام شاہ واسطہ شدہ با ہم دوست سازد و قطعہ سولا پور را کہ حویب
 ز رعیت بچن تدریر بہ علی عادل شاہ متعلق سازد پس مصطفی خان اردستانی را کہ نیک صبیح النسب و رکن اعظم اندو لقاہ بود بہ توجہ
 فرستاد کہ اگر علی عادل شاہ در آنچه پیغام نمودہ بجد باشد از بہا جا با محمد کر رفتہ بہ ہمید مقدمات دوستی پردازد و مصطفی خان اردستانی
 چون مجلس علی عادل شاہ در یافتہ اورا مصر و مجددید با چند کشتافت و در خلوت بہر فر حسین نظام شاہ بگری رسانید کہ در شان
 بنیہ کہ تمام حرمہ دکن جولانہ سمندیکت دولت مند بود کاہی امالی اسلام غالب میشوند و کاہی کفار میماند کہ استیلای یافتہ مگر اگر سلاطین
 ہمیزہ کہ ساطع منازعت را بقاعی بر چیدہ با انجاعت مواسا و مدارا می گردند اکنون کہ ولایت دکن بچند کس مقسم است
 طریق عقل است کہ سلاطین اسلام متحد شدہ طریق موافقت و اتحاد مسلک دارند تا از اسب دشمن قوی ساحت سلطنت
 محفوظ ماند و دست ثقل و استیلای رہے میماند کہ حبیب راجہ ای کہ زانکت مطیع و مقادوی اندازد امن ممالک اسلام کہ

۷۲
مقالہ سیم روز دہم
۸۵۴

در عیت را کہ و دایع بدایع خالق اندازد شہر امراج کہ بس قوی و دلیر است و مرکز زبان جمالکت و نامہ نعامت خیرہ شدہ است
محفوظ دارند و خانہ مسلمانان را پیش ازین نشین گاہ کافران نکرده اند حسین نظامشاہ بھری از راست کونی سید مغرانیہ خوشوقت
برای رزین اکتین و آفرین نمود و سید معرنتہ باتفاق تاسم یک حکیم تبریزی و ملا نعامت اللہ فانی کہ از اعیان احمد
بودند حرف و صلت و خویشی مذکور ساتھ چنان مقرر شد کہ حسین نظامشاہ بھری صیہ نوچاندنی سپے سلطان از بغداد روانہ
علی عادلشاہ در آورده قلعه سولاپور را جہاز کومال بوی سپارو و علی عادلشاہ خواہر خود بدیہ سلطان را بشہزادہ مرتضی پسر بزرگ
نظامشاہ بھری محبتتہ بساط کجی مغروشس کرداند انکاء ہر شہ پادشاہ مسلمان بر ہر امراج لشکر کشیدہ اورا بہ توفیق
جہا رسید الامتاج مند عجب و بخت فرود آورند و ملا نعامت اللہ ہمراہ معطفے خان اردستانی برسم رسالت جہا پور آمدہ
عدوہ میاق رہتہ مغلطہ ٹوکلہ و شید کردانید و بیک تاریخ از طرفین بسط بساط جشن و طوی قیام نمودہ شہ و بار بار جہا پور
و احمد نکر را با انواع کھفات آئین بستند و آن جشن و کثافتات آرزوی ہر کجا جو سے بکھلت ہر کونہ مقاصد و مطالب
آرایش باقہ و اما د امید آرزو مند از اور جہا پور عروس مقاصد بجا آمد ایماست
فروخت چون قطرہ زابرسہ رز و کوہر و لولوبے شاہوار رتب کوہر و رز کہ افشاہ شد نہ برچیش
دستہا ماندہ شد و چون حمام میزبانی در آن دوبلہ بانجام رسید جانڈی پی سلطانہ بہ بیت الشرف جہا پور
تشریف آرزائی داشتہ قرآن آئین ببول پیوست و بدیہ سلطان ساحت احمد نکر را بنور موفور التور و حضور خود منور
ساتھ قرآن زبیرہ و شتری دست داد بعدہ علی عادلشاہ در مقام استرود پرکنہ اشکر و باکر سے و استخاص قلعه را بچور و مدکل شد
و اپنی نزد امراج فرستادہ حال مذکورہ طلب نمود و امراج بہ اپنی دستہ کمرہ از جانکر بد کرد و دخترت یکجاہ در استیجا
ان کافر مغرور کو کشیدہ باتفاق حسین نظامشاہ بھری و ابراہیم قطبشاہ و علی بریدرایت عزیت جہاد برا فراتہ خانیچہ
در ستناشی و سبعین و تہمایہ بموجب وعدہ قرار داد و حوالے جہا پور شاہان ارجہ با یکدیگر ملاقات نمودند و در بیستم ماہ
جمادی الاول سال مذکور کیوسے راست قزاقیت را بدست توفیق شاہ نظر زودہ و روی نصرت ہ آئینہ شمیر شاطلی بختتہ
مشاہدہ فرمودہ باتفاق از موضع ہضت نمودہ ایماست سران سپہ را بیت افرختند روار و بعالم
در اداختند رشکر کوشش فرسنگ بود بیابان بختیر مرتکت بود ہمد روی صحرانہ نو بہار

نکته‌نکته‌های کوب بر بخار و بعد از طی مراحل و منازل چون بالنکوت که برب است بکشند وقت محل تغزل مکتب سلاطین
 و چون آمدند بصله عادل شاه تعلق داشت آنحضرت برود پادشاه را مجدد و امیر زبان کشته همانها نمود و بجمع ممالک محروسه فرغین
 صادر فرمود که فرزندان سفر لشکر گاه آورده بگذرانند که اینچ چیز مردم اردو عسرت نکند چون رای بجا نکر از اتفاق سلاطین نام
 و توجیه شکر حضرت اثر بفرستد اصلا تزلزل و حرف فرو نمی بر زبان نیاورد بلکه خاک ایشان را آسان ترین امور خمیده
 برآمد که چکت خود تراج را با میت بزار سوار و با فضل و کین لکت پیاده جزا به تعجیل روانه کرد که کنار آب کشند زخمه کزنده
 مسدود سازد و متعاقب او برود میانی و تنگدوری را بخت و شوکت تمام کسیر کرد و بعد از آنکه ایشان لب آب کفر مانع
 حور اهل اسلام کشند راجع رایان اطراف را براه گرفته با سپاه بیکران چون از دهای دمان و دریای جوشان بیت
 کردید حضرت آشوبناک شتابنده چون از دمان بر پلاکت خود تیر روان کشته کنار نهر کشند فرود آمد و چون کفار
 بجا نکر هر جا که عبور و مرور جنود اسلام مقصود و ممکن بود بطریق مسدود ساخته بودند که عقل دور اندیش از اندیشه عبور مستبعد بود شتابان
 اسلام همی را تعیین نمودند که بالای آب سی چهل کرده رفته تحقیق معبر نایند و اجتماعت پس از فتن بسیار آتش بر رخ رسایند که گذر
 این آب دوشه موضع است و معبری که آتش کتر است و آری به لشکر می تواند گذشت بهین گذر مقابل است که گذار از نظر
 فرو گرفته دیواری کشیده اند و اقسام آتشبازی بر آن نصب نموده شامان اسلام بجهن ساخته در باب عبور با هم مشورت کردند
 و خواص عقل خود را در اندیشه شناسد ساخته چنین کوه بر خیال بدهت آوردند که آوازه پدید آمدن مبرک افکنده از آن موضع در کوه
 بی در پی نایند و چون کفار فریب خورده ایشان نیز بقصد سر راه گرفتن کوچ کشند و آن گذر بر خیزند سلاطین اسلام
 بشتاب سحاب معاودت نموده از همان گذر اول عبور نمایند و میدان جنگ شتابند در بصورت بطریق مذکور است کوچ متعلق کرده
 از کنار آب طی مسافت نمودند کفار به توهم آنکه مباد احضام از گذر دیگر عبور نماید از ان مقام برخاسته بمرمت در نظر آب
 مقابل اسلامیان روان شدند و بنا بر آنکه ارادت ازلی و مشیت الهی بجزای بزرگ دولت راجع نطقی کرده بود شریک محرم
 و احتیاط از دست داده جسمی را بجنط آن گذر باز نداشتند و شامان اسلام نیز تیر تیر بر برف مراد دیده خان معاودت
 بصوب مجرای منقطع ساخته و ایستادند و سه روز راه را از ضیق تلوقت خوف آفتاب میخورد و هنوز لشکر راجع با کجا
 بر نرسیده بودند که ایشان بامیدواری باری با جمعی قلیل از آب گذشتند و بعد از آنکه از غیب تمام لشکر رسید علی الصبح بجانب مسگر

۷۳
مقاله سیم در مدح عظیم
شاه

لامراج که در پنج گروهی بود و او شده نزل نمود و ازین تدبیر اگر چه سراسر معیاس برضای کفار مستولی شده بود اما چون چاره
 داشتند تمام شب فوجها را تهنیت پیش از روی نمود ایستادند و شاهان اسلام روز دیگر علمهای دوازده امام بر پا کرده با راستن
 صفهای با صفا پر و خند میبندیدند و ملو شاه و میسر و علی برید و در پییم قطبشاه و طلب بجهین نظامشاه بگری زیب و درین کف
 ادهای آتشباری بر نیزه استواری یافت و میدان ست جنگی جایگاه عده و دستور نگاه داشتند **مَوْجِلَا
 عَلِيٍّ الْكَبْرِيِّ وَمَوْجِلَا يَا النَّبِيَّ خَيْرَ الْبَشَرِ فَاَلَا كَمَثَلَةُ اتَّقَى عَشْرًا** بیست و هفتی که زبیره فلک از دیدن آن
 تب شدی و بهرام خون اشکم با بظراب افتادی بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از صدای طبل سکندر
 دوازده گز تازی او رنگی و غویو گوش و کور که غلغله کند کردن انداختند ابیات زغیدن گوش قالب سخن
 در آمد بر موی را فزهی رن بس تیر آوازی نای زد بگوش صدق سفته میشدگر زمین گفته از یکدیگر میبیدید
 سر نیل صورت قیامت دید و از طرف دیگر راسه بیجاگر نیزه سران سپاه را خواندند و با انواع عنایت و شفقت میمانا
 گردانیده قورخانه میکشاد و اسلحه بخیل چشم مست کرده با راستن شکر پر حجت میبندید تیراج سپرده برابر آمدیم **قطبشاه**
 باز داشت و میسر و بو تکلناوری محکم ساخته بواجبه علی عا د ش ا ه محترم فرمود و خود در قلب قرار گرفت مقابل حسین نظام شاه
 اختیار نموده دو هزار غیل و یک هزار ارابه توپخانه جایگاه ترتیب و قاعده نگاه داشت پس از آن بسنگا میکشید و سوار مضار فلک
 قدم دو ایره نصف التمار نهاد و در سنگا سن مضع نشسته میدان جنگ شتافت و بر چند قربان التماس نمودند که
 بر اسب سوار شود از غایت عجب و غرور قبول نموده گفت در بازیمچا اطال تیراج لبواری اینست چمن دم این جانت
 حوا بندگرت القصد و لیران برده شکر کی از ابل خیر و دیگر از ابل شره تیغ و تیر و تیره دمار از روزگار هم دیگر بر آورده
 چنانچه گاه تیغ بانی غازیان سرافشانی کرده سنان اردو نشان ایشان شرایط جان ستانی بجای آورد و گاه شرکان
 از غایت جاہلیت ریت جسارت افراشته به تیغ زبیر التود لو از دم خود خوار سے بوقع میرسایند ابیات
 بخش مد آمد و شکر چو کوه گزین جنبش آمدن دستو بر آمد ز قلب و شکر خروش رسید آسمان لایق قیامت گوش
 جنبش مد آمد و صدای کوفه شد از موج آتش زبیر لاکو زمین کو بساطه بلد است خجاری شد از جای برخاست
 رن بس تیر باران که آمد گوش فلک را بارانی خند بدوش زمرخان چوبین فولاد دم شده راه بر راه و خود شید کم

زمنگار بولا دہران خدنگت کرہ بستہ خون در دل خار بننگت کان کج ابرو زمرگان تیر رنپستان بوشن برآوردہ شیر
چو بندوی بازیکر کرم خیز معلق زمان تیغ بندی تیز پایا دکان میجا کپوش صفحا ایستادہ بقصد طایر روح مجاہدان
قریب پنجاہ ہزار بان و فنگت و توپ و صہرنن ہر وہ سرسید آوند و سواران اسٹان کہ اکثر طاغیہ راج بندہ بودند تیغ بندی
از غلامانی پاک باورده و سپر جلاوت ہر کربندہ سملہای مردانی نمودند و کار بجائی رسانیدند کہ نزدیک بود کہ چشم دہم سپاہ
اسلام رسد کہ ناگاہ راج میامن حسین سے نظام شاہ و بکت ثبات قدم او گرفتاری کی از مردم نظام شاہیہ کردید و شرح آن برین
نچ است کہ ناگاہ راج چون جنگ مسلان برخلاف انچہ تعقل کردہ بود مشاہدہ نمود از نشان در حساب شدہ و دہانای بحر
ایسکاس فرود آمد و ہر کسے من نشتہ شامیانہای محفل سرخ و زرد وزی کہ چار طرف آہنا بندہای مروارید
و کویہا سے طلائی کسیر لای نصب کردہ بودند مرقع ساخت و حکم کرد کہ دو جانب او از نقود احمر و ایض و مرصع آلاست
و مروارید خرمین ساختہ و در آٹھای جنگ چون وقت تنگ بود ز سپہ و چمانہ و تراز و برابر او روٹھای سپاہ قسمت کردہ
نویزداد کہ ہر کس آثار شجاعت و مردانگی بطور رسانیدہ مظفر و منصور ترمین آید اورا بطبعہای طلا و درجہای مگلاز اقسام
خواہم حاجت و باین نمود و امید خزانہ کن شمال و خوشحال کشتہ تراج و تنگداری سے و سایر امرای کفار دیگر بار یکدیگر بر شجاعت
اسلامیان کلا آوردند و در نیزہ مقدمہ و میمنہ و مبرو اسلام متفقہ و بریشان کشتہ ہل روز قیامت جویدا شد و سلاہین
اسلام از فتح مایوس کشتہ شوش خاطر و ترزل کردید اما اننگت دریای جلاوت حسین نظام شاہ بجوی ثبات قدم
و بریدہ با وجود آنکہ برین و سایر کس نماز و کفار ہر بار چندین ہزار بان و فنگت و توپ ہر کار ڈار چپ و راست آمدہ
بودند اصلا ترزل بخاطر راہ ندادہ از جاسیے جو بختید چون بعضی از امرای شکستہ و کٹر کٹور خان کہ مقدمہ شکر عادل شاہی بودند
اعلام اورا بر جای خود دید بختش رسیدند بفرمود تا توپ ہکت میدان را پول سیاہ پر کردہ رکڑند و متعاقب آن خود
بقصد شہادت جلاوت آہنت و کٹر برفوج خاصہ راج حملہ بردہ ساکت جمعش پریشان ساخت جہا پنچ راج کہ عمرش
ہشتاد رسیدہ بود سرا سیر شدہ باز بر سکاس نشت و در آٹھین سیکے از قبیلان ست نظام شاہی کہ غلام علی نام داشت
قریب سکاس راج رسیدہ جمعی را پایا ل ساخت و جلال سکاس را کہ بھ صلاح آٹھا نوشتے کوئید مع راج ہرنین
انداختہ فرار نمودند و چون جنگ مغلوبہ بود کسی جاسس نہر آتہ راج شہا ماندہ در آنوقت نظر قبیلان بر سکاس کہ مرصع بوجا
قادر

علی عاذاشاه

بطح آن قیل را بد نظر ف راند و بر بنی که سالها در خدمت راج بود کمان برد که مگر قلیان قصد نکاس بر عاشق دادند ^{۷۰} مقاله سیم روضه دوم
 از روزه غم خوری پیش آمد بزبان عجب فریاد بر آورد که این راج است اسبی برای و برسان که ترا از جمله امرای علم ایشان
 خواهد کرد ایند قلیان چون نام راج شنید قطع نظر از نکاس مرص کرده بخو طوم قیل آن کو هر مقصود را یکف آورد و شب تا صبح
 ندرومی خان که سر کرده تو چانه نظام شاه بود رسایند و روی خان پے وقف خدمت حسین نظام شاه بود تا سرشس به تیغ بیدیع
 جدا کرد پیش افواج باز داشتند و گفتار از دیده گریان و بریان راه نیریت برداشتند ایات
 سرشته را چون نزد یک شاه بر برد بر نیزه تارز مگاه بزرگان لشکر سپهر همه جمله کردند چون نزد شیر
 بند و خو اندازا قناد پاکت غلذد کجیرتن اندر پاکت کلاه و کمر با بنیداختند خردشین و به پرداختند
 غلذد منوق و کوس خبر و کیران بر فتنه پر خون کرده سپاه حضرت پناه اسلام تعاقب مشرکان نموده چند
 از ایشان بگشتند که زمین از خون آن بخت بر گشتگان رنگ لعل تانی بریزفت و بر اوایت مشهور عدو گشتگان بسعد هزار رسید
 اما بقول صحیح و رتب صد بزرگوار فرید حاصل معرکه و چه در حین تعاقب بقتل آمدند چنانکه از موضع خشکت تا بله امانندی که
 کرده بیجا گشت فضای صحرای خرد کفار طوشت بود و عا کر حضرت ماثره جلاله شکر طفره کیر اندر و جواهر واسپ دستر
 و نیمه و خرگاه و کینز و غلام چند بست آوردند که مانند بحر و کان مستغنی و پی نیاز گشتند ایات سریرد
 سر پرده و تاج و تخت به چندان کران بر تو انداخت جواهر چندان که از ادیر در اردو پخت یا در صغیر
 بلورین طبقها و خوانهای لعل طراف کیشان را بفرسود نعل همان تازی اسبان با این غلامان نمونون و زدن کر
 نورد طوگان میش از شمار شتر با زرنه میش از بسند و کرجهایی که باشند و زو محرن و خانه یا بدیض
 سلاح و سلب را قیاسی بود پذیرنده دارد و شناسی بود غنی گشت لشکر ریس حاکم سر سپه گشت ارادت
 و سلاطین دین پناه اسلام بشکر گذاری حضرت باری جبین مهر و نسا بد نگاه بی نیاز شوده مثال واجب الامثال صدور یافت
 که سوای قیل چرخه کجوقه هر چه بدست بر کس افتاد بود مسلم داشتند و احدیرا بطلاب بنیاد و دند و نسیان بلاغت نشان
 فتح ناما نوشته معصوب قاصدان قریب اطراف و الکاف روان ساختند ایات سر پرده
 صاحب منر بسی نامور با فتح و ظفر بر انجخت کیران کلک ویر زمینان کافر کرد و غیر رقم ردیسه

تاریخ ہرشتہ

مقالہ سیم ہوضہ دہم
صفحہ ۹۵۲

۷۷ داستان شریف بختلطیف و ادای ظریف و تاجا لے جیا کر رقمہ اینہ رفیعہ و عمارت عالیہ و تخانہ و کاشا
 با خاک برابر ساختہ و بسیاری از بلاد و قریا و یران کردہ بعد از آنکہ تنگنادر سے برادر امراج کہ از معرکہ جان سلامت بریج
 بکوشہ خزیدہ بود کسان فرستادہ ابواب تخریج و ناز سے بر روی روزگار کشودہ بیع قلاع و بقاع عادلشایہ و قطبشایہ
 باز پس داد حسین نظامشاہ بحر سے راجہ فریوخ کہ بدست خود ساخت انکجا شایان دست از آن ممالک کوتاہ ساختہ بمخا
 قح و حضرت بلند دولت خویش معاودت کردند در وقت تراج پسر امراج کہ در حین سلطنت پناہ بعیال عادلشایہ اور
 معروضداشت کہ تنگنادر سے وی کشتہ جائیں امراج شدہ است و چون ہمگی امرا بہ او گردیدہ اند انکس بنیام
 کہ مراد سلطنت و کران خود منظم کردہ قلعہ انانکند سے راجع مضافات ان عنایت فرمائید عدالت پناہ اور فرزند خواندہ
 و در سلسلے خاطرش کو شیدہ و در بہان رزوی چرواناہ سلطنت کہ لازمہ ریایں جیا کر است بہ او دادہ حکومت انانکند سے
 روانہ فرمود و پوتنگنادری نوشت کہ تراج از جانب ماتوجہ نظر شدہ است باید کہ حکومت انانکندی بہ او رجوع ساختہ
 مزاج احش نشود و تنگنادری تجا و چون در حکم والا توانست کرد انانکندی را بہ برادر زاوہ کدا شتہ خود حکومت سایر بلاد
 کرناکت مشغول شد چنانچہ از ان تاریخ تا حال ریاست انانکندی در خاندان تراج و حکومت بلاد دیگر بہ اولاد تنگنادر سے
 تعلق دارد و از انجا کہ انکند ولایتی در تصرف ایشان است برودہ ایام حیات بہ صورت و خلاکت میگذرد و باقی
 مسلم ولایت کرناکت را طولاً و عرضاً تاسیت بندر امیر و امرای اند و لتخانہ بر کردام قلعہ و پرکنہ و مملکتہ پنجہ تعلق فرود گرفتہ ریاست
 استقلال فراشتہ اند و ملوک طوائف شدہ میگردام بدیکر سے سر فرود می آوزند و از پشت کہ پس از ضرب مکرر و کفر ترا
 ایشان با سلامیان بنسید و علی عادلشایہ توفیق یافتہ قلعہ بجا پور را کہ در حدود سلاطین بنیہ نیز مشتمل مسلمانان شدہ بود مع صلہ
 چند کوفی در ادھر عکس مفتح کردانید و قلعہ ادونی را کہ سلاطین بنیہ از وی فرستح آن کجور بردند تیدیر و مکت بجزوہ دیوان
 خویش در آورده بر پستخیر ممالک دیکر شد فقربتضیل آن بہدی ملک سخن گذرناکشتاین صحائف خواہد کرد
 و بلکہ جیا کر تاہر زبان سلطنت دگان کہ ان تاریخ بحر سے شدہ و غیرین و الف است پیمان عزابت و اتحاد تنگنادر سلاطین
 و تیسیر ان غیدہ بلکہ نگندہ دادار الملک مفتح کردانید و قتل امراج در ہنجد و مختاودہ و واقع شدہ پدہ مؤلف این کتاب مرانا
 غلام علی استراودی تاریخ قتل و بطریق تیسیر چنین یافتہ مصرع پی نہایت خوب واقع کشت قتل راج

۱۳۳
۹۵۲

علی عادلشاه

۶۸

برگاه از قتل راجع حرف نهایت که جمیع است ساقط کرده موافق تاریخ قلت و گویند در اندک وقت چون حسین نظامشاه بگری و
شده پس برکشش مرضی نظامشاه بگری ولیعهد کردیده علی عادلشاه و نسبت دیده بجانب انی کشید لشکر کشید تا تراج
ولد راجع را بقوت نموده بکومت ننگه اختصاص دهد و انانندی را متعاضل ساخته و بیجا نکران خود متصرف شود و تنگنا در
برین اراده واقف گشته مرضی نظامشاه بگری و والد او جزوه بیاون نوشت که این مملکت ناحین نظامشاه بگری بنحیث
مگر علی عادلشاه اکنون طمع در آن نموده میخواهد که خود بگری و سید و ارم که در مقام حمایت شده دست گرفته خود را ازین بلاجات دهند
جزوه بیاون به استصواب ملاعنایت الله مرضی نظامشاه بگری را بجهاد گرفته بجانب بجا پور لشکر کشید و بدینجا رسید
نمود علی عادلشاه ناچار از انانندی باز گشته به بجا پور آمد و چند روز در طرفین را در ظاهر آن بلده جنگها واقع شده مرتضی
نظامشاه بگری با عهد گرفت و در سال دیگر که اربع و سبعین و تسهیم بود با تاس جزوه بیاون علی عادلشاه با نظامشاه
متعهد گشته لشکر بر ولایت برار کشید و بگذرد را خراب کرده در موسم برسات به بجا پور معاودت فرمود و در
اربع و سنک بنا نهاد و بگری کار و اهتمام محمد کشورخان در مدت سه سال با تمام رسید و بنا بر آنکه از حکومت جزوه بیاون
و پیوسته الی برادران او رونق درگاه نظامشاه شکست علی عادلشاه راهوس تیر بعضی از ممالک نظامشاهیه در برقرار
محمد کشورخان بقرض علم و منصب اسدخان لاری که صورت شیر شریزه بر پیشش بود بخواست و در ستیغس و تسهیم
با بیت هزار سوار بجانب سرحد نظامشاهیه تیر فرمود و محمد کشورخان کوکب بخت خود را و ج دیده بعضی از پرکانات سرحد را
تا قصبه کج که نزدیک بگری است متصرف گشت و امرای نظامشاهیه را که برافه او آمده بود در قصبه مذکور شکست داده
در بمانوع جبهه ضبط پرکانات قلعه در نهایت استحکام بنا نمود و قلعه در آنکند فرضی با تمام رسیده مسمی بدار گشت
و محمد کشورخان از احوال او پ و ضریرن و بان و غنک کردانیده و محصول دو سال از آن مملکت برداشته میخواست که در تخریب
دیگر طلاع و بقاع بگوشد که ناگاه مرضی نظامشاه بگری از مر استیلای مادر خاطر جمع ساخته تاریخ بهضد و عقاده بهضت توجیه
و دفع مضرت وی کردید و محمد کشورخان بمنت بر مقاومت آن پادشاه کما شسته برج و باره قلعه را از آلات و ادوات
اتشاده مستحکم ساخت و با اتفاق جن الملک و انکشان و وزیران که علی عادلشاه بددوی فرستاده بود به تیریه بسیار
ندم پرداخت لیکن انجات از کمال حیانت و بیلی و با از غایت نفاق که با محمد کشورخان داشتند بی ارتحاب جنگ کردیم متفرق

مقاله سیم روضه دوم
۱۸۴۳

۹۶۳

۹۶۵

۹۶۷

کردید نزد محمد کثور خان پیام خود نگه چون ما را تا بجزب مرتضی نظام شاه بگری نیت با حمد کثور قه حل در پاس تحت نظام شاه
 می افکیم تا مرتضی نظام شاه بجزب مضطرب کشته دست از قلم واری بد اردو بد بنال با شتاب در حال اگر مرتضی نظام
 دفع محمد کثور خان و تنخیر قلعه اولی داشته اول متوجه شد و محمد کثور خان با مسعودی از جفا اعلام مدافعه افرشته و تنخیر
 نظام شاه بجزب چون قسم یاد کرده بود که با ارز کاسب پرنیا و درو تا قلعه بخیر و بر تینه از کرد راه بر قلعه دوید و با وجود آنکه هر مرتضی
 چندین هزار بان و تفنگ و صبر زن یکبار از قلعه شاده میشد آسبی نداشت ان پادشاه مرتضی خصال رسیده کار بران
 قلعه تنگ شد و در زمانه که بهادران محفل نظام شاهی بر مردم حصار تیری انداختند از شصت قضایر از راه دریاچه ^{مقتل}
 محمد کثور خان که تا شای خجک میگرد رسید در مردم هلاکت کشت و مردم دیگر سردار کشته دیده دروازه عقب قلعه کشت
 همگی راه سردار پیش گرفتند و قلعه در محال استحکام و سامان بدین بھویت از دست علی عادل شاه بیرون شد و سبک پرگنا
 نیز از تصرف دیوانیان عادل شاه بیرون رفت و خواجہ میرک و پیرامغانی که آخر در اندو لمانه خطاب چنگیز خان با
 سر کرده امرای نظام شاهی شده و بنال عین الملک و نور خان جانب احمد کثور شافت چنانچه دران نوای
 تلافی مرتضی دست داده جنگ در نهایت صعوبت نمود و حضورت خواجہ میرک و پیرامغانی به فتح و ظفر نظام
 یافت و عین الملک قتل گردید و نور خان دستگیر شد پس نیز شکر کمال تبر بجا آورد و در سال چشم رختی عظیم
 لشکر عادل شاه رسید و اینهمه سس و کوشش نابود شد و پنچین در همین سنوات علی عادل شاه بقصد استخلاص قلعه کوه
 و استیصال نصار سے لشکر کشید و مردم بسیار بختن داده بی نیل مقصود با کشت و بره نمودی شاه ابو الحسن ولد شاه
 علیہ الرحمہ حازم تنخیر قلعه اوسنے کردید و انحصار است که هرگز کند تنخیر شانان جنید بر شرفات انحن حصین نیفا و
 الغرض انکھان را با پشت هزار سوار و پیاده و توپخانه بسیار با جانب کیل نمود و اسلحه قلعه که یکی از امرای کبار در امراج
 بود و بعد از آن مالک بنام خویش ساتھ اطاعت داشت مملکت می نمود بدافعه پرداخت و چند جنگ
 با انکھان کرده چون در حربه مغلوب گردید غلام آذوقه قلعه کشید و حصار شد و بعد از آنکه ایام محاصر و بلول انجامید ان
 داشته قلعه را سپرد و آن قلعه است واقع بر قله کوهی رفیع و وسیع مشتمل بر چشمهای آب خوشگوار و عمارت سحر اطوار
 و بر کین از با و احمد سوری که قدم بر تخت جیا نکر نهاده اند از ملاحظه شانان اسلام در پی استحکام آن شده

علی عاوشا

حصاری دوران حصار کشیدہ اند چنانچہ یازدہ حصار دور یکدیگر ہم رسیدہ و تنخیران بسا باط و عقب و توبہ نظر عقل عبید
 نیاید و مختصر و طول تا نام محاصرت الفصل علی عاوشا از فتح القلعہ مسرور شدہ عازم تنخیر دیگر قلاع و قلعہ شد و خانکد
 شاید تخت بسی ابوالحسن و خواجہ میرکنت و میرا صفحانی المصاحب بچین کیرخان بامر قلعہ نظام شاہ بجزی در سر ملامت
 کردہ قرار یافت کہ مرقعی نظام شاہ بجزی ولایت بہار را متصرف شود و علی عاوشا از ممالک بجا کر یا مقدار کہ برابرہ
 ولایت بہار باشد بجزہ تنخیر آورد تا باعتبار وسعت و بطن ولایت با یکدیگر مرزیت نداشتہ باشد انحاء عدالت پناہ
 دستہ احدی و ثمانین و تمانیہ با سرداد قلعہ طور کل کہ در قمرات راجہ شقاوت تلج از حوزہ دیوان او بیرون رفتہ در تصرف
 از سپاہی بود پیش پناہ ہمت بلند کرد انیدہ دستہ پنج ماہ احاطہ کردہ کار بر مردم درو نے تنگ ساخت دوران آنا
 توبہ بزرگ شہکت مردم درون خوشحال کشتہ بقای قلعہ امید عاری تمام بہر سائیند علی عاوشا شکستن توبہ نصیر
 شاہ ابوالحسن دانستہ اورا معزول ساخت و مصطفی خان اردستانی را کہ بعد از قتل راجہ ملازم عدالت پناہ شدہ بود
 امیر جل وکیل سلطنت ساختہ کلی و جزئیہ و مات سلطنت را بوی رجوع فرمودہ مصطفی خان در گرفتن قلعہ مساعی حمیلہ میندول
 داشتہ در مدت دو ماہ قلعگیان را عاجز مطلق کرد انیدہ ایشان طالب امان کشتہ چون مجزوری بسیار نمود بانی
 شرط کہ نیکو و ہباشی و فرزندان و برادران اورا محبت کردہ با و سپارند قبول انہنی نمود و مردم قلعہ اتفاق کردہ دینکے
 و قرباناش را بجان مشار الیہ تسلیم کردہ خود با مرول و اسباب عاجل و عیال بیرون رفتہ عدالت پناہ و نیکی راجع متعلقان پناہ
 عقیبت و شکوہ بیکان کشتہ و قلعہ را قبول مردم معتمد نمودہ باستواب مصطفی خان عازم تنخیر قلعہ دارور کردید و ان قلعہ از مشاہیر
 قلاع کرناٹک است و در اوقت در قبضہ تصرف کی از امر اسے کہو راج بود ہر سال جزوی قبل بوتکنا دہ سے ولد تراج دادہ و توش
 و شوکت بہر سائیند بود چون عدالت پناہ بدان مقام رسیدت شہاہ اوقات شریف صرف حاضرہ ان کردہ بیاسن سے
 مصطفی خان قلعہ را نیز قبول و امان مسخر و مفتوح ساخت و قریب ہفت ماہ در انجا مقام کردہ چون جولے و جواسشی را از سر و طاسا
 یعنی پاکت کرد انیدہ تجویز مصطفی خان را یات نظر ایت بوزم تنخیر حصار بیکا پور بچینش در آور بچہکت و شوکت ہر جہہ تا متر بان
 عدو دشانت و جبب وزیر کہ قبول دار راج بود و بعد از قضیہ او بر قلعہ بیکا پور استیلا یافتہ اسے قلعہ جبرہ و چند کونی کرد
 و دیگر قلاع محکوم حکم سے بودند نیز توجہ پادشاہ شیند در قلعہ مخن شد و پسر خود را با یکوزار سوار و دہ ہزار پیادہ بکھنل و کوہستان اطراف کرد

مقالہ سیم روز ہفتم
 ۵۵

تا بحکام و محبت پیش و پس از دوی شکر اسلام را تا تکمیل کرد و نگارنده کلام و آذوقہ با ایشان بر سر و بنامندار سے ولہ تیجراج عریضتہ
بلکوان و نساہہ مضمون اکو من از مخالفت با ولی نعمت ایشان و نادوم و بکجاہ خود متعرو و معترف در وقت کہ پادشاہ اسلام عازم
تخریب کجاہ کر ویدہ اگر کشند او ذرہ قوم جبرایم را از صفحہ خاطر خاطر محو سازد و بنفس خود بقصد امداد با نظر ف توجہ فرماید یا بعضی از
کبار را بکومات نامور کرد و از بعضی از دست بند سپاہ اسلام امین خواہیم کشت و عہد میکنم کہ من بعد بر جاہ اطاعت و انقیاد
ثابت و راسخ بودہ کردن از طوق فرمان نہ چیم و ہر سال بقدر ظلم معتد بار مال و اصل خزانہ سازم و تکاور سے جاہداد
کہ از شامت تروہ و تروہ کشتہ تو کہ از مقربان و محمدان در گاہ راج بود سے اکثر امرای این دولتخانہ را داعیہ مخالفت و سرکشتہ
شدہ حسب ملک را متصرف کشتہ اند و پادشاہان اسلام کہ بلکہ بلکہ سے و چند گری را بن باز گذارند و ضبط و خطانہ اجرام
اگر میدانی کہ بیدل خود احمد و امیض و مرصہ جو ابر ولاتے صلح میشود باید کہ نخل را بر یک کتار نہادہ در این باب تفسیر کنی
و اگر صلح ہیچ وجہ صورت نہ بندد لاین انا بھر تیر توانی و دانے رایان حالی و حواسی خود را از خود راضی و خوشنود
نوعی نامنے کہ با پس توانعاق کردہ وقت دیوقت دور شکر گاہ مسلمانان را با تاش تاحت و غارت خرمین صورت
و عیث انہا کردند و شبہا تیر زیادہ ی فردی سے بطریق ذروان معبر ایشان فرستد کہ ہر گرایا بند ناطق و صامت تیر کتا
پی روح سازند من دین باب فراین نام رایان کہ با تو ہمسایہ اند نوشتہ ام کہ بر سمع قول اصغانا بندہ در تعویب و مدد تو
فہم الماد کار سے جتہ خود کردہ باشند والا یقین کہ بعد از بیرون رفتن ظلم نیکاپور و دیگر قلاع تیر سحر باب اسلام حاجت
و بن جوہر طلب و وزیر ریاس و نامیدی نام روی نمود لیکت بنا بر ضرورت بفرمودہ و ارشاد ملک حاکم
را سے قلعہ جبرہ و چند رکونی و دیگر قلعہ ہا را با خود متفق ساخت تا با پس از ہرچی بر سمع مذکور لعل اولدند از نخبہ و کردہ
عدالت پناہ انار قلعہ و علا پدید آمدہ ہر شب از گوشہ فریاد بر میخواست کہ در وان فلان و فلان کشتہ چکہ پیادہ ی کرناکت کہ جا
معتناعی میداد بطرح جزد سے طیل بر بند میشد و بر سے انکہ دست کسی بر بدن ایشان گیرانی نہ داشتہ باشد و خون
می مالیدند و ہر کجا و جبری یا قند در آمدہ اسپ و آدم ہر چہ دو چار ایشان میشد لعل میر ساینند و بیرون میر قند و چہ چند مردم
اردو سے میگردند کہ دفع شتر ایشان کند تیر میشد و شہرت عظیم دارد کہ مرصم اکل و افون یادوارند کہ ہر گاہ بر خاک مو صیفی
کہ اسوات خود را در باجی سوزند بخوانند و از ہر خانہ و خیمہ میفشانند سہلے مردم کجا بجا ہر میروند و اگر اچانایا میدار شوند و زندان ہا

مقاله سیم روز یکم
خاکه ۹

مادام که آنها حاضرند قدرت بر تکلم و بر خاستن ندارند القصد صحبت عجیب رویداده نزدیک بود که لشکر اسلام کو چکرده مراجعت نمایند که مصطفی خان مانع آمده در علاج دزدان و قحط کوشید امرای برکه لاکه کفار پی بکانت و شجاع بودند از زمان ابراهیم عادل شاه تا حد فخر شده علی عادل شاه بر بساط امارت تکیه داشتند و عهد سواران ایشان شش هزار میر سیدامور کرد و اسب که مقابل لشکر کفار شده مگر از آنکه با بهای لشکر اسلام را در محنت رسانند و هشت هزار پیاده جزا را در لشکر فاعل یک که از آن شاهانه حکم کرد که بقدر طاقت بشری بمحافظت لشکر قیام نمایند و اگر احوال ناخوش شده دزدان خود را محسوس رسانند همین که فریاد و غوغا برینزد ایشان متنبه شده سر راهها بگیرند و هرگز بچینند که قدم از لشکر گاه بیرون می نهند قهقش پردازند این سبب میچس وقت شب قدم از معسکریرون نمی نهادند بین که گاهی پیاده های لشکر ناخوش ساخته دزدان بدرون می آمدند غوغا میشد بقصد فرار از او بیرون میرفتند پیاده های پاره در بر ایشان حمل آورده بقصد بل میرسانند و باین تدبیر دفع شر دزدان بالکلیه شده از اسب لشکر کفار نیز نجات یافتند و غلبه و تسبیح ضروریات لشکر از اطراف و جوانب رسید بر تبه ازانی شد که مریدان متصور نباشد مدت یکسال میان امرای برکی و پسر طب و زیرو دیگر رایان جنگهای سختی از طرفین مردم بسیار قتل میرسیدند و در باب اسلام بناطرسبع قلعه را در میان گرفته و هر روز حکایت انداخته در ستون ابواب و خول و خروج تقصیر میسکردند و قلعیکان نیز در استعمال آلات التباری فرو گذاشت کمره در کمال تهور و قدر بدافیه میخواستند و درین اثنا پسر طب و زیرو بوصول اجل طبعی اجالم دیگر انتقال نموده این معنی موجب دلشکستگی اهل قلعه شد طب و زیرو قرین حزن و اندوه گردیده و بعد از آنکه مدت چهارم و یکسال و سه ماه کشیده و خیره روی بکی نهاده و رایان آنجا تنگ آمده هر یک بمقر خود عهد کفار حصار از شاه عدالت پناه بیان و مال و اهل و عیال امان خواسته طالب استالت نامه گردیدند و آخرت اجابت التماس نموده عهد نامه موافق مدعای ایشان بقلعه آورده نزد ایشان مرسل داشت و در روزی که امانه قلعه میخواستند بیرون روند برای دفع ضررت از دعای حوام مصطفی خان بالشکر خامه خود نزدیک قلعه پستباد تا بناطرسبع طب و زیرو و جمیع مردم حصار با اسباب و اموال و عیال و اطفال برآمده با طرف کرانگت شاقصند و حال لقب با جمعی از امراد مخصوصان قلعه درآمده نمودن بانگ تهری بطریق نمیب اما میگذرد و در بازو بتجان نزدیک است عدالت پناه و مصطفی خان برای احراز شویات اخروی بنای مسجد نموده سنگها بدست خود بر زمین نهادند و بعد ازین فتح

حلت و تکیه مصطفی خان براتب زیاد از اول کشته بجلعت خاص که غیر سده خان و کثرت خان در آنجا فاعده کسی دیگر نیافتند
 مشرف گشت و بسیاری از پریکات و قصبات آن خود باقطاع وی مفرگشته در مهات سلطنت استقلال جریست
 و علی عادل شاه بنا بر آنکه عیش و دست و آرام طلب بود همیشه اوقات را بصاحبیت و مخالفت کلر خان و سادو عذارا
 بسطباطامی خوشگوار میگذرانید و پروای ضبط امور ملکی و مالی نداشت عواشرف هیاون که چو سده در آن
 بود حواله مصطفی خان نموده حکم فرمود که کلی و جزوی مهات سلطنت را بمقتضای رای صایب و شیش سرانجام نماید و پنج
 امیر را موقوف بحکم بن گزارد و بعد از چهار ماه که مملکت پنجپور چنانکه باید و شاید بجزه تصرف دیوانیان درآمد و اعیان
 ولایت و رعایا غاشیه اطاعت و انقیاد برودوش کرفه دل بر پادشاهی او نهادند خود در قلعه مذکور اقامت فرموده بنشاند
 و انبساط مشغول گشته مصطفی خان با بایت هزار سوار و هزاره و نو پنجاه و قورخانه و دیگر اسباب جهانبگیری بتیمیر قلعه حیره و چند کوفی
 نامزد فرمود و در آن خلاصه اولاد مصطفوی - توجه قلاع مذکور شده چون بحوالی قلعه حیره رسیدار سبناگیت والی آنجا بتفریح و زاری درآمده اظهار
 لقبیل باج و خراج نموده بنا بر آنکه در ایام سابق که هنوز قلعه پنجپور مفتوح گشته بود کسان خود نزد مصطفی خان فرستاده بارسانا
 سخت و پدایا ابواب اخلاص و آشنائی مفتوح بدشت التماس او مبذول داشتند با جزئیه و خراج برگردش نهادند و از تیمیر
 حصار او گشته بچند کوفی رفت و از نیکو رای امریخ ارزاه مسلح در نیامد و با استحکام قلعه و انبوهی جنگل مغرور گشته
 بدافعه قیام نمود مصطفی خان و سایر اشراف و اعیان بلوارم محاصره پرداخته امرای برکه را بایست سابق بمقابله لشکر
 کفار که از اطراف بجایت چند کوفی آمده بودند باز داشت و بسی موفور پس از چهارده ماه مغلوب ساخته قلعه را که تا آن زمان
 بر کمر شهر اسلام شده بود در سنده و ثمانین و تسایه طوغا و کرنا بگرفت و عریضه مشتمل بر فتح بجایت عدالت پناه
 فرستاده این بیت را در آن درج کرده **م** هر دم رسد از عطای داور فتح دگر و فتح دگر
 عدالت پناه را رغبت تفریح آن شده از یکپور بدیاجانب شتافت و در آن طبعه تیر چون حسپد کاهی بعیش و عشرت
 گذرانیده از جوانان سبز و بلبل گزناکت مخلوط گشت بعد از سه سال و کمر علم معاودت افراخته مطفر و منصور جمله پنجپور
 حضور از زانی فرمود و همچنان مفر خود را نزد مصطفی خان گذاشته و او را در قلعه حسپد کوفی بجهت محافظت سرحد نگاشت
 حکم فرمود که هرگاه فرمان مطاعه نوشته شده بسک دیوانیان برسد از یکپور بچند کوفی بفرستند که مضمون آن معقول مصطفی خان

و انجناب تجو نیز نماید مبر بادشاه خود رسانید بدارالملک فرستد و الا موقوف و محفل دارد و در سال دیگر عرضه داشت مصطفی خان معالی سیم روزیم
 به پایه سیر خلافت معیر رسید که در قیام قلعہ چند رکونی یا لای کونی واقع شده بود بعد از آن بعضی اندکیان بدار
 قلعہ را در دامن کوه بر زمین مستطع ساخته اند این دولتخواه صلاح در آن می بیند که اختراست تشریف آورده بالای کوه را ملاحظه نمایند
 اگر حصول طبع اشرف اقدس با حقن کوه کوه فرمان دید و اگر نه موقوف کرد اند علی عاوشا جرمیده با جمعی از مخصوصان و بر سر
 از مردم خاصه خیل با طرف رفت و آنچه مصطفی خان پیغام داده بود موافق مزاج اشرف آمده حکم کرد که قلعہ روی زمین را
 شکست بالای کوه حصاری مستحکم سازند و مجازا قلعہ نیکاپور را تخریب کرده و حبس مہانت الضوب پنج قریب مصطفی
 خان رجوع نموده از راه قلعہ بلکان عمان معاودت بدار اسلطنہ نیکاپور منقطع ساخت مصطفی خان طریق دولتخواهی مسکوت
 داشت در مدت یکسال قلعہ محدث با نام رسانید و عدالت پناه لالہ مسکن دگر باره از نیکاپور تاجشای آن قلعہ
 خدمات شایسته مصطفی خان مستحسن و پسندیده افتاد و در آن ایام مصطفی خان نزد سنکرانیکت رای قلعہ کرد و در کرب
 بجواز چند رکونی است کسان فرستاده او را با طاعت و انقیاد و ولایت نمود و او از زوال مملکت خویش برتسید
 قبول مغنی نمود و پیاپی بونس عدالت پناه مشرف شده از لالہ مسکن تاجشای ولایت خود نمود و علی عاوشا شکر خود
 در چند رکونی نیکاپور شده با اتفاق مصطفی خان با پنج ششزار سوار بگرو رفت و انقلبه در کومستانی واقع شده که مشتمل
 بر اشجار بسیار و راه دخول و خروج آن چنان تنگست که اکثر جانبا ریاده از یکوار نمیتواند رفت بنا برین در موضع بولکان اکثر
 مردم دگر گشته خوانان مراجعت شدند و عدالت پناه موافق خواہش حلالین در گاہ قلعہ انهار اسبکرانیکت ابرزالی داشته
 پنجد رکونی معاودت نمود اما مصطفی خان در مقام دولتخواهی شده اسبکرانیکت در مجلس خلوت گفت که عدالت پناه
 دگر فتن قلعہ و ولایت تو و دیگر ممالک رایان که با تو فریب جوارد دارند ما زرم و جازم است و بالفعل سعی بسیار
 اختراست را از ولایت تو بر گردانیده ام اگر سلامتی و خوبی خود را میخواهی می باید که تو و بعد رایان اتفاق کرده باج و خراج قبول کنی
 تا لالہ مسکن نموده اختراست را از فکر تنگ طلع این ممالک بر آورم سنکرانیکت در مقام اطاعت شده اسبکرانیکت
 حاکم قلعہ حیرہ و بجرہ دیوی را قلعہ کنار استب مجلوی که او نیز یکی از قلاع ساحل دریای عمان به نوری بندر با سلور و با کلور و با کلا
 جہ را نصیحت کرده با طاعت پادشاه اسلام تحسین نمود و انهار کف سنکرانیکت تاجا و نموده بخدمت عدالت پناه

۸۵۳

و بعت لنگ و پنجاه هزار بیون بعتان پیشکش کرد پس در چنین مقرر شد که از سب نامیک و سکر نامیک و بهره دیوی و سیاه
 با سلور و دیگر نایان یکی با اتفاق بر سال مبلغ شصت و پنجاه هزار بیون نقد و اصل خزانه میساخته باشند پس هر یک بختی ای
 پادشاهانه سرفراز گشته سطلین اتمام بمضاج نوش در قند و آن فرحیات آن پادشاه بر سال مبلغ شصت و پنجاه هزار
 بیون بوساطت مصطفی خان و اصل خزانه میگردد و ایند و خارج آن بر ساله مخفی مبلغ سی هزار بیون نقد و مزواید و یا و ست
 وزیر جد و سایر جواسر دیگر آنچه کجایش داشت بمصطفی خان داده سلامتی و نجات خود در حمایت و توجاؤ
 میدادند گویند در اوقت که راجا و راجاهای اضمرب بخدمت عادل شاه آمده در روز و دواع کجالت و سپ و قبا و کوشش
 مرض اختصاصی یافتند برای بهره دیوی و جلوی غلغی که مخصوص زنان است آوردند و آن شیر زمان از قبول انمنی ابا کرده گفتند
 که ما اگر چه در صورت عورتیم اما ملک را بضرر شمشیر که لازم مردان است در نظر داریم انحضرت این سخن خوشحال گشته
 ایشانرا ستایش کرد و در لحظه بگر شمشیر مرض و اسپ تارخی و طاعت مردان نوازش فرمود و آن دورانی سالهای بسیار
 و قرینای پیشار بطنا بسبب بطن حکومت اندیاز میکنند و رسم اندیازالی یومنا و چنان است که زمان پادشاه
 میباشد و شوهران در سگات امر او خدمتکاران معظم بوده در پادشاهی دخل نمیکند و روزانه همچو سایر مردم بخدمت میا
 می بندند و در میان شوهران و سایر خدمتکاران فرقی نباشد و بعد از آن که رایان انضوب کردن نیز بار خراج آوردند
 علی عادل شاه بندری چندت که از بهانه معتبرند و لثانه بود و یوان اطرف ساخته و مصطفی خان را صاحب اختیار انضوب
 کرد و اینده حبس انما لنگ را با قلع وی توفیق فرمود و منصب و کالت و امیر حکلی باصل خان شیرازی داده دیگر بار
 به جیا پور مراجعت نمود مصطفی خان بنا بر آنکه ریاست خیرخواهی افراشته پیوسته در فکر کوششانی بود بعد از ضبط انحد و د
 کی از مستبدان خود را که علیجان میگفتند بخدمت عدالت پناه فرستاد و تنبیر بلکنده که دارالملکت رای کرناکت شده بود
 ترغیب و توفیق نمود و از آنکه این التماس عین مدعای انحضرت بود با حضار شکر فرمان داده در نهایت تحمل و اجلال
 از جیا پور بخدمت فرمود و تحت قلع و دغنی را تفریح کرده بیشتر شد و بعد از آنکه مصطفی خان بالشکر کرناکت و امرای سرکه
 در حوالی نیکاپور بوی طغی شدند که کج مروج توجه بلکنده شد و تنگناری تاب مقابل پادشاه اسلام نیاورده قطع بلکنده را بر مردم
 معتقد سپرده خود بمرست برجه تا متر با خزانه و قبل و آنکه سلطنت یلده چسند کیرس رفت و علی عادل شاه بلکنده بر

طی حادثه

۸۶
استبداد اطراف قلع و شمر را بر امر اجنت کرده هر یک را الکت و مورد چل تعین فرمود و بعد از سه ماه نزد کتب
که مردم درون از فقدان غل و آذوقه طالب قول و امان شده قلع را تسلیم نمایند و تکفاری وقف گشته از روی اضطراب
بشت لک هون و پنج فیل بزرگت جهت بنیادیم نایک که از کبار امرای برگی بود فرستاده التماس نمود که باولی اجنت
خوش علم مخالفت برافزود و بنیادیم در بادیه جراحی نماند با چهار سوار از مورچل خود کس کرده و از حوالی و حواشی
ارو و امر اجنت رسانیده بدرفت روز دیگر موجب اشاره بنیادیم چهار نفر دیگر از امرای کبار برگی را سیتی و طلیان
افراشته با چهار سوار خود را بوی رسانید و اجنت که در زوی و اجنت بی مثل و عظیم انظار اند شروع در عارت کرده
اطراف و جاسب را میزند و غل و غل را بار و نداشتند شهادت زوی فقیر مسی که در بنابرین نادشاه مصطفی
ترکت حاکمه را مستحب شمرده دفع آنها واجب دانستند و چون لشکر کس کرده حوالی بیکار رسید عدالت بنا
مصطفی خان را جرحه ضبط نمود و در بیکار نماند شسته خود را و آخرت است و نمایان و تقایید ببله بیکار بود مرا حبس فرمود
چون شنید که امرای بکه از روی برکتی انبیا تو را که در سرحد بیکار بود مستحب گشته اند و مردم در بادیه اطاعت می نمایند مرتضی خان
انجو را که بعد از گشته شدی بسف جین انکت و بعد روی به نولخانه آمد و جلعت انانت انحصار یافته بود برخی از ولایات
بر کیا نزا کیر او داده باشد هزار سوار بزرگانه و برخی را ادانی و کینه جنسی بر فتح نفا برگی نامزد فرمود و میان مرتضی خان و بر کیا
قریب یکسال چندین مرتبه جنگ واقع شده غالب از مغلوب میماند و از طرفین مردم بسیار کشته شده اند که مورخ
منیکر دید انرا لام مصطفی خان که در قلع بیکار بود علیا را بخدمت عدالت چاه فرستاده پیغام نهانی نمود که لشکر را
مقابل دزدان فرستادن و خراب کردن از حزم و دست مناسب اگر ایشانرا بطالیف نجل بیجاگر بطلبند نگاه شایسته
برج باشد ایشانرا برساند طی حادثه آن رای پسندیده اسونیدت همین و دیگر گمان مستعد بکرات و مرات ترد ایشان
فرستاد تا بجز عنوان که بود آنها را دلا کس کرده را حسب بیکار کرد و اندیدند بنیادیم را اراده بکنان موافق عقل نیامده
مجلسی ساخت و جرب رای و برج میل نایک و دیون نایک و تمنایک و دیگر سران و اقوام خود را که عده امرای بر کس بود
حاضر کرده گفت که ما که در زمانی که بگذره و سایر ممالک که ناکت مشرف بتخریب شده بود و نزدیک بود که سلطنت
دو مان را مرجع حاکم شاه امثال نماید مخالفت کردیم و اختارت را از چنان دولت محروم ساختیم اکنون حالت کچین

کناه برکت از خاطر پادشاه محو شد و بیوسیل خدمتی مانا منظور عنایت کردیم و اقطاع قدیم میاچیم و پشترانت که سلطان
 فریب داده میخواستند به بیجاپور ببرد و مقام کشند ام ای مذکور قبول آن سخن ناکرده در رفتن به بیجاپور مانع و بازگشتند و بندهایم
 نایک نکت رفاقت ایشان کرده بلبه بکنده رفته گوگری تکنداری جتیار کرد و سخت جو برای به بیجاپور رفته بخلعت امارت
 اختصاص یافت و از افساران خبر امرای و دیگر ترفول و شرط در میان آورده به بیجاپور رفته و چون بجای گشتند کشته شدند
 بموجب مضمون این بیت سنک در دست و ما بر سر سنک نزدانش بود سکون و در نکت
 آتش ختم بر افروخت و در یکروز جو برای را چشم کنده بر چهل نایک و دیون نایک و تن نایک را با انواع محبت بکشتند
 ایشانرا بر کرده نهادند و تمام شهر بگردانید و خاطر از مفرقه انجماعت فارغ ساخته در ماه شوال سنه سبع و شایین و شایین
 چونکه انحضرت را فرزند نبود برادرزاده خود شایین را و ابراهیم بن شاه طلماسب را و بعد ساخته با مراد ارکان دولت گفت
 که بعد از من پادشاه شایین است و در جهان ماه شین و طوی عالی ترتیب دوه بست ابراهیم طلماسب ختنه شایین را و حالیا
 و فرمود نقلت که در شب ختنه چنانکه رسم دکن است شمراده عالیان را با جامای سنج پوشانیده برای شکرش از قلعه
 بیرون آوردند و در سبدهای آلبازی و در ختمها و صورتهای که در دو طرف شاه بازار جایگاه داشته بودند آتش افکند
 و ترتیب بختکس از مردم تا شایین سوخته پی روح کشند و تنه محمد بن است قدسی صفات شمراده عالیان که با بین
 بازار رسیده بود استیسی و کزندی بر سیده هم از زور سخت صاحبقرانی انپادشاه صاحب اقبال بر خاص و عام ظاهر
 و با بر کرده و بعد از فتح قلاع و کوشال امرای بوی که و جشی شاهزاده عالیان شاه عدل پرور گاهی بر سینه طرب نشسته
 از فروغ لاله عذاران آفتاب و ش و شاع جام شراب میخس مجلس بزم را منوید متبیک کردانید و گاهی بخت سلطنت و شو
 بر آمد بشتگان داوی جور و اعتراف را بچشم سار عدل و انصاف میرسانید بلیت کشیدی پادشاه
 اورنگ کنی در بزم عشرت جام گلرنگ نشستی گاه بخت عدالت پی تا ویب ار باب استلا
 بنای عدل را آباد کرده دایغیید کار پادشاه کردی آن پادشاه با وجود انصاف بجمع صفات حمیده و خصال
 بسندید که اندک ترس بود و با پسران صبیح توجه و طبع العذار میل تمام داشت تا برین نزد علی برید کس فرستاد پیغام کرد
 کین میخواست که در جواب ای صاحب جمال در خانه تواند باید که آنها را برعت تمام روانه نزد این جانب نمائی نکت بی

علی عادل شاه

مقاله سیم روز پنجم
۱۸
۱۵۳

چند کاهی عبود و بهانه میگذرانید تا آنکه مرتضی نظامشاه فوتی بر سر او تعیین کرد ملک برید متحصن گشته التماس بدست پناه برد
دوی هزار سوار بگو ملک فرستاده او را خلاص کرد و در پیوست چون امیر برید عدالت پناه را زیاد از حد در غم و مایل انجمن
سرایان میدید ناچار هر دو خواجگه سر را از احمد آباد بیدر روانه جانگزاگردانید و ایشان خون ترویک مقصد رسیدند و
که بچه کار طلبیده اند یکی از آن دو خواجگه سر که بزرگتر و جمل بود کاری در میان شر و ال پنهان کرد و بعد از ملاقات شهریار را
بوصال خود میسرید و اگر داند به طاعت و چالوسه پیش آرایش کار شب انداخت و پس از انتظار بسیار
چون روز ششمش پایان رسید و جهان لباس نام کورد بر کرد و اتفاق خواجگه سر را بجزه خالی از اغیار و آمد و چون
طالب وصال گشت بکار محمود انشا الله انجام را بر اثر شهادت فایز ساخت و مانند روز بکارفته اکتیز در جنا
و جور شاه عالی ملاک در ظل دولت او آسایش داشتند از عیش و عشرت بر آورد ایات

درینگاه انشاء عالی تراد که در عدل مثلش مکتبی تراد بیع ستم نقد جان بر فسانه از غیر فهاه چری نامند
بجز خاک خوبان دین و دنیا بجز خون شان در این چلند جهان با بر نیت و زیب او نیز بدین پنج و آسب او
چنین است این گروه و هر که بخش بر نیت ستاد بفر و وقوع این حادثه عظمی و واقعه کبری در تاریخ شب پنجشنبه بیستم
ماه صفر سنه ثمان و ثمانین و تسعایه چنانکه از عبارت ظلم دیدم ستفاد میگرد روی نمود و ملاحظه رضای مشهوری للمخلص برضانی تر
و تاریخ شهادت انشاء کامکار بدین پنج در سلاک نظم کشیده است قطعه آه که دست اجل در چمن عدل و داد
نخل قوت بگذر شاخ مرده برید بر خاک خسروی گشت این ماجرا مهر کرم مخفی ماه سمانا پدید خسرو عادل
لقب بشاه علی نام آنکه ظلم بدوران او کشید و نید وقت و دواع جهان تا زود تلج کام از کف ساقی و بر شهید شد
چند منشی دوران غیب از پی تاریخ آن بر سر در نوشت شاه جهان شد شهید تمام ایمان دولت و ارکان
حضرت و کاد سپاه و عییت و قاطبه چشم و خدم و نذورات محترم ساری و جواری حرم در آن ماتم بایند چاک و وید همسا
فان حضرت بر سر رکعت و خواب چشم با با خاک ر بگذر ای محمد شاه فتح التی سیرازی که افضل واعلم علمای عصر بود و شاه
ابوالقاسم انجو و مرتضی خان انجو که این و جیس حضرت بودند و میر شمس الدین محمد صدر جهان اصغری و دیگر سادات
و علما که از اطراف و کثافت جهان در آن دولتماند در عهدی جمع آمدند بجزیر و کفین قالب انحر و شهید قیام نموده باین

سال سیم روز نهم
۹۵۳

شاهان ربيع القدر جنازه اش را برداشته و در حظه که درون شهر جاپور واقع است بروضه علی شمرت وارد
 مدفون گردانیدند که بطریق لیمه ان یعرف الذنوب جمیعاً طاعت امر نس در بر کرده طایر روح پر هوش در خطایر
 قدسی اشیان نماید رباعی گویند کجاست که خواهد بود وان یار عزیزتند خواهد بود از غیر خص
 جز نکونی نماید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود و روز دیگر حکم شهر یار جوان بخت ابراهیم عادل شاه
 که تخت جاپور از فر قدم حجت لرغوس قرین سپهر اعلم گردیده بود آن دو خواسته را یکی بطریق قصاص و دیگری طرد
 للباب بجزا و سزا رسانیده خاکستری ایشان بیاد نهادند و بمنور در بلده جاپور مسجد جامع آن بلده و تالاب شاهپور
 و آب کاری که وقف تمام مودت است در عهد آن شاه مسجد سبک کاری کمال کشور خان صورت تمام پذیرفته
 یاد کاراوت سخاوت آن خزان پناه بصدی بود که چون ابراهیم عادل شاه اول بخت حق پرست ازین
 کرور همون طلا زیاد در خزانه بود و دیگر متعفی و جوا بر اقیاسی بود چون آنحضرت مسند جهانبانی را بوجود خویشین میااست
 همه را با خود در عهد او نیز بزم سیده بود بالتمام مبروم ابران و توران و عربستان و روم و سایر اقالیم سجد که بگناه
 او می آمدند بخشیده همچو ابر نیسانی برامل عالم دشمنانی نمود چنانکه وقتیکه از عالم قائم توجردار بقاشد بجزند کرناگت که در آخر
 ایام سلطنت سباعی تمبیل مصطفی خان اردستانی و اصل خزان شده بود چیری دیگر نبود بلکه از ان نیز مبلغهای کلی صرف
 مستحقین و درویشان شده بود و در عهد فرخنده علی عادل شاه دوم مرتبه الحی اکبر پادشاه به جاپور آمده یکده حکیم علی
 کیلانی و دیگر دفعه حکیم عین الملک شیرازی هر دو را استقبال کرده با عزاز و اکرام فراوان بشهر در آورد و حکیم علی را
 تحف و هدایا و پیشکش فراوان رحمت فرمود و حکیم عین الملک بمنور جاپور بود که آنحضرت بفرشهادت فایز
 بدون تحف و هدایا بدگاه اکبر شاه معاودت نمود جلوس خسرو سکنند سگاه جمشید بارگاه
 ابراهیم عادل شاه ثانی عادل شاه جلالت کبر بخت جاپور خطااته عن آفات و القنور *

بیت
 رقم سنج این نقش خاطر پند نمود چنین داد و نقشنند که چون دست قنادر در با
 کلی شب میتم ماه مذکور از روی خسار کتی برافراشت رباعی چو صبح در بر کردون کشید کتوت نو
 جهان کشاودنخ پرده شب دیگور ز فیض چشمه خورشید کرد و شت قضا غبار طلت شب از سوختگی

۹
مقاله سیم روضه دوم
۱۵۴
ایمان دولت و ارکان مملکت ثریا صفت مجتمع شده بجنونی بغض سرشت چون چمن بهشت ارادتند و کرامت
و محنت جهانی بی یوا بسر مکل ساخته کاخ و ایوان شایسته را بجز کوه لطائف و طرائف پیراسته نگاه

بیت
بنیک طالع فرخنده روز و فرخ فال بعد اختر و میمون زمان خرم حال

اعظم احدل صاعد صاعدین و دول اردشیر مویست نو شیروان مملکت فریدون عزم سکندر عزم بگرام ندم پرویز بزم
ابوالمظفر ابراهیم عادل شاه بن طهاسب شاه بن شاه ابراهیم عادل شاه که سایبان زرین طناب جاه و جلاش تاج
آخر الزمان افرشته باد از شبستان سلطنت و سر استبان خلافت بارگاه شکست خرامیده بر آئین خسروان
عالم مقدار و خواجهین نامدار بر اورنگ فرماندگی متمکن گشت و خرد دولت و کاخ مملکت را از پر تو شمع رخسار و لوز
منور گردانید و چکنار که چون قلم کرامت و اعتدال بر میان بسته ماند آب سر برین عبودیت و انقیاد
هناده بر حاشیه بساط پهای حسی ادب ایستاده بودند بجای فاعزه خسروانه نوارش نمود با وجود صغرس که از مدارج
و مراحل عمر شرفیسی ندرجه علی شده بمنور مشارالیه بلکه عشره کاطر شده بود بر یکت از دولخواهان را بعبارت بر چه
شافی تر بتقریر بر چه معنی تر مستظهر و مستمال گردانید و بکند طرف حمایت و القات صید دلهای خاص و عام فرموده

از بغض غم انعام ما شکر گشت امید جهانیان بنهایت خضرت و نصرت رسید بیت

آمزده که اقبال همی داد و فاشد وان کام که ایام جمخواست بر آمد امراد ارکان دولت محمود جوهر و نقود انمروا
تار فرق همایون نموده لوازم سپاس و ستایش و اسب الکوا به بجای آوردند و خطبای واجب التحمیل خطبه را از آنجا
و عقب پادشاه جمشید بارگاه بلند آواره گردانید و غلغله تنیت و مبارکبادی از زوره سپهر مقصود در گذرانید تا مالی دارا
بیجا پور در غایت حضور و سرور و کاکین و جدران را بدیاری بخت رنگ و انواع اقمه شام و فرنگت ریب
وزینت دادند بیت گذر از اعراب الود کردند کلاب افسان و مشک اندود کردند
و چنانچه رسم یار پند است کا و ما و کوفتند تا و سبدهای علو از غلات بخت جنس تصدق فرق همایون ساخته مراسم
تار بطور رسانیدند و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه سوخته بشا و دالب کشانند ابیات
که شاه بقایتو جاوید باد لوامی تو بر زور شید پلو سز و شکایت فضای بصر منور با نوار رخسار عمر

چنان که سیر و خوردام موافق حکمت بود صبح و شام سز و زکات من تازمین سلاطین ایران و توران
 رفین بخدمت بنیاد پیشتر که بیچس از طوف فرات سر و در اوقت که لحظه لحظه غنچه سلطنت و اقبال
 از دیدن نسیم مکارم اعلاش چون گل نوبهار شکفته و خندان میگردید و از ریاض حرکات و سکناش جهان و عالم
 عالم بوی اسید واری بشام میرسید جواره خاطر حیرش باریت سواری و تیزو بازی و جمیع آلات بزرگ
 میل تمام میفرمود و کیمیاستیشو لبر و لعب که معقباتی عالم طفلی است پنداخته او مات ببارکات را بکج سادات
 و تحصیل حیات تا ندانم قرآن و امر حقن خط و مشق حرف میمورد و پی فایه کلف و شاکتری آن شهنشاه خورشید عذار
 که سبب تالیف این کتاب ذکر واقعات او شن اگر بر شب تار سایه اندازد و از نور بخشی آفتاب ماه تاب صبح نور مستغنی
 کرده و اگر از لطف مشکبوش نصیبی بکستان رسد از خطر نرسد صبا پی یاز شود عین برش پس کار جهانیان داشته
 و دال دولتش بر ابر بر سر قح و فیروز می نشانه شده کسری داد کتر را از راه انصاف خاشیه حشش بر پوشش و ماتم سنا پرورد
 از جو پی نمایش ملقه در کوشش از میان خط او باد صحر بجا و او حقن چراغ مرده میوی دم و سبط خاک از برکات او شش
 مس کانیات را اگیر بزم و نده در قائل بیت در آن قمن که بختها نمودند دو ابراهیم یاریت فرود
 یکی دولتری دین بیار است کی شد کار ملک از غل او است از کشتش سزنده ریکان و دین نارسم شد
 فرد حسان از آن شد خانه در کمر پرورد و دین ملک سلیمان کشت معور شکست آن یکت از چینی و دین
 یکت دین احمد روستی بر که بوسا و بس شیطانی نهال خلاف داتب او سر بر هوا و هوس خوش بر باد داد
 و بر که در اطاعت سر دین بر استی در واد شاخ بوشش چون طوی از افات کزندی نیافت مطیع در کاه چون
 ماه ملک سراج چهار فرخت و مخالف بارگاه مانند ماه تختب و حنیض جاه فاقا اقا و خیا و قضا و قدر خلعت بافت
وَأَنذَرْتُ الْمَلَائِكَةَ مِنَ تَسَاءِ بُرْقَامَتِ قَابِلِشِ مَرْتَبِ سَاحَةِ وَعِلْمِ وَتَلْشِ كُنْبِيهِ إِنَّا هَمْنَا لَكَ تَحَامِينَا پَرَا
 بهدی بخت سرد خرد و ستیاریگان را طبع ساخته و بدست یاری اقبال بلند سر در دیده دولت کشیده و خشت امیدش
 بر زمان شمیر مکرر بارور و بوستان حشش بر لحظه بکل تازه و بر معطر سلاطین اطراف از یم حسام خون اشک اهرام
 جرات از میدان مبارزت کشیده بجز فاکسار قرار داد و کرد و کنسان الکاف باستان آسان شانش پناه حبه سبزه

و بنکی اعراض نماید میدواری از حضرت یاری اگر بر تخته دولتی که از کارخانه نصر من قله چهره کشاید و بر عیله سعادت
 که بر سنده و ما انصر الامن عند الله جلوه نماید نصیب اتم و قسم اعم از آن بجناب جلالت مآب سلطان که قبله آمال و کعبه
 اما فی است بر ساد و تا انقضای عالم نقص و قوری بقصر مقصور قواعد مضبوطه خلافت و حشمت مراد لفظ
 جهان تاجان تسیرین آفرید چنین پادشاهی نیامد پدید همه سو سو سندی ز کردار اوست خود ماه روشن
 رویدار اوست لفظ جهان زنده باین صاحب قران است درین شک نیست که جهان است
 جز این بجزینار و شخص عالم مباد اگر سرش موی شود کم شروع نمودن خامه بنسیرین شامه در میان
 واقعات خسرو عدالت آئین یعنی ابراهیم عادل شاه ثانی بر طابع آفتاب شعاع مستعززان
 احوال عالم ظاهر و بود اباد که چون تارک علی حضرت پادشاهی لازال اقباله مصونان و همه استنای در اوان طفلی تاج
 و نوح اتاجلک خلیفه فی الارض خصاص یافت در مقتضای سن بهام ملی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدای
 جلوس چند نفری از ستمدان بر حسب نوبت بحف و تعدی یکی بر دیگری غالب آید ز نام حل و عقد سلطنت
 بقضه اقدار و آوردند و ذکر آنها چون لایق بحال کتب و تواریخ است کیت نوشوام قتل در میدان بیان فرمیده شمره مالا
 و واقعات اوایل ایام جلوس بسبب ایجاز و اختصار چنین مرقوم غامه سخن گذار مسیگر دانند که کاغان دکنی که از امرای کباب
 اندولتانه بود چنانکه گذشت در قلعه مرج نسبت بشاه مخمران پناه علی عادل شاه غایت اخلص ظاهر ساخته از محرمان امور
 گردیده بود در وقت بر قعات امور ملی و مالی متولی شده متعلقان مستند خود را در حوالی و محاشی پادشاهی
 خدمت و محافظت باز داشت و نهانه دار قلعه را نیز از جانب خویش نصب کرد و سلوک متعین همواره پیش گرفت
 و پرورش و تربیت پادشاه را به چاند پی پی روجه علی عادل شاه باز گذاشته و فراین استمالت بسیار اشرف مملکت
 مرسله شده در سلی خاطر کوشید و هر روز غیر چهارشنبه و جمعه وقت چاشت آنحضرت را از حرم سربازیر و طلیده بخت
 کامرانی باقی پادشاهان عظام و خسروان و الامامان منکر مسیگر دانید و بار عام داده خاص و عام بزین بوسه و سلام
 مشرف میکشند و در حضور آن جم جمهات سلطنت فیصل یافته و در عیانت خلائق پیشیت رسیده و بچس از نیج مر
 از آن میکشید و چون دو ماه برین منوال گذشت کاغان بمقتضای این مصالح بونی نسیم پادشاه بس متانرا

مقاله سیم روز دهم
 ۱۸۲۳

ایستقام شراب استقلال دور زہرہ بخود مغز و کشتہ نسبت پانڈنی در مقام بی ادبی شدہ و آن عقیقہ و دکان و صحت
 زمان اشتر غضب و انتقام برافروختہ در صد وضع وی کردہ و بجای کشورخان ولد کاکان کہ از امرای معتبر آن گاہ بود
 بہمانی پیغام کرد کہ کاخان لایق منصب جلیل القدر و کالت نیت صلاح در آن فی جہم کہ دفع تسلط وی نمودہ آن امر تو موافق
 سازم باید بہر نوع کہ باشد اور از میان برداری و تاخیر و اجمال کہ موجب از یاد آوست جائیزنداری حاجی کشورخان
 بد آنکم و نوید مستظرف کشتہ برخی از مردم اشرف را با خود متفق ساخت و با چار صد سوار خاصہ متکل یراق و تکیہ کاخان
 در سبزل شتہ دیوانداری میگردید تا گاہ قلعہ آمد و دروازہ را از درون مضبوط کرد و ایندہ تا نذر را معین ساختہ
 متوجہ سبزل شد کاخان کہ از باری روز کار غافل بود بر آن حالت آگاہ شدہ سر اسیمہ و ایرج جانب حرم سراروان شد
 بدان امید کہ چاندنی بی سلطان حمایت او خواهد نمود قصداً جمعی از خواجہ سراہان کہ در آنجا حاضر بودند و با وی دم از مصافحہ
 میزدند پیش آمدہ در کوشش گفتند کہ این امر محترمانہ چاند سلطان واقع شدہ پناہ با وجہ تن خلاف عقل است کاخان غریب بگر
 تفکر کشتہ چون میداشت کہ دروازہ در دست خصم است از پس عمارت پادشاہی خویش باید یوار قلعہ رسانید
 بجان اشتر فتنہ جانور مضطرب و حیران خود را در خندقی کہ ملو از آب بود انداخت و بیال حیوہ شکار کردہ بخوار رسید
 این کہ اندک مہلتی در زندگانی او بود هیچ کس از مردم شہر و روستا سخت کاخان باخ و دروازہ امام کہ در کنار خندق
 قلعہ است واقع شدہ در پناہ در خان بعبت با سیرج السیر خود را بھمار شہر کہ ارتفاع آن قریب دو از دہ کر
 شہر است رسانیدہ و بی امداد امدی عازم فرود آمدن شدہ دستار و کمر بند و شال ووش انداز خود را سبک کرد کہ بہت
 و بطریق کند بر کسکہ مضبوط کردہ و بدست یاری آن بریر آمد و در آنوقت بیچکس بہ وقت او رسیدہ پیادہ و مضطرب
 بمنزل خویش کہ در بیرون شہر داشت رفتہ در تیبہ و استعدا کرد کہ پیر شد حاجی کشورخان و غنیرہ چون این جسد می
 با و کمان داشتند قریب یک ساعت بخومی در آن عمارت قلعہ و جاہای تاریک شریط نفس بجای آوردند و با لاخرہ چون
 معلوم شد کہ کاخان ازیم جان خود را از خسار قلعہ و شہر بر انداختہ سلامت بطرف منزل خود رفتہ است ہمگی اتفاق کردہ
 جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کاخان بر آن مطلع شد پارہ از خواجہ بر تو بدو داشتہ باہفت ہشت کس بطرف احمد گراہ
 فرار پیش گرفتہ لیکن بہنوز دو گروہ ماہ زرقہ بود کہ بہت مردم کشورخان اسیر و ستیکہ کردہ و ایشان بدان توہم کہ مبادا

مقاله سیم روضه ویم
۹۵۳

لشکریان و جوانان او از عقب رسیده اورا احاطه کنند در ساعت شش این جدا کردند و اسوال و جواهر او را تمام بتاراج
اثری از آن نگذاشتند از فرد قضای آسمان است این و دیگر کون تواند شد حاجی کشور خان بعد ازین معامه
روش کاغان پیش گرفته بمعاضت و اتفاقات چاند سلطان زمام حل و عقد امور سلطنت بقضیه اقدار در آورده و در ایام
استقلال افراشته در حمایت استیلا و تسلط بهمات و ولتخانه پر دخت در آن اثنا بزاد ملکت ترک سر سرگشته
مرتضی نظامشاه با پاترود هزار سوار بقصد تسخیر بعضی از پرکنات سرحد عا و لشاه از احمد نکر کوچ بر کوچ روانه شد و حاج
کشور خان کیفیت اراده نظامشاه بعرض پادشاه رسانیده بموجب حکم عین الملکت کنگانی و جنبد میر و انگران
و دیگر امرای حبشی با مانند اخلاصان و دلاور خان با لشکر مستعد قتال و جدال برآمده سپاه نظامشاه روانه حیره گردیدند
و بعد از آنکه امرای ذوی الاحترام رایات نصرت آیات مرتفع ساخته بجوالی شاه در کت رسیدند همه اسلحش خیل و حشم
چند روزی مقام نمودند از نگاه برورد و مدت میمون لوای محاربت و مقاتلت افراشته و بیکت ناکاه بر سر رود
لشکر نظامشاه که بفاصله پنج کرده فرود آمده بودند بتجلیل روانه شدند و تقاره خبک فرو گرفتند نظم
حرفش خم روی انبساط پیل در فکند شویش بدیای نیل دم نای بر سده فریاد برود زمین آسمان هر دو را
باد برود بزاد ملکت چون از رسیدن سپاه کینه خواه عا دشاهی آگاهی یافت چنانچه رسم در راه خبک است بردن
دلاور صف قتال و جدال بیاراست آنگاه دو لشکر لکه و دوریای تیغ و تبر بر یکدیگر حمله آورده شده بابت تیغ کین شرح
بر افروختند بیت مبارزان که از تیمیشان انجم و از حسیح برین کم کنند راه میر کتد جوهر نرا
دو نیم روز برود چو از نکان بکشایند سوی دشمن تیر کر زکران اجزای مدع و حقان را فداست آسازد بر کربد کرده
کرد از ترک و مارک سرکشان بر آورده سنان شهاب پیکار شدت طعن نیزه و چون بلال دو تاشده الف قاتمش چ
دال منحنی گشته و تیر از سپر و جوشن مانند سوزن از پزند کدشته چون پند ناصحان میفرض در دل نشت از جنش فیلان
کوه سپکر و صد مرسم مرکبان کردند اثر طاق فلک شکست یافته مضمون اذ از لرزت بطور پیوست ایات
کشید شیران بلارکت باوج دوریای طوفان بر آورد موج غباری بر آمد بجوشید و ماه که شد در جوشم کوه سپاه
شده هم شیرین کرد ناک همان کرد شیر خیزد خاک چنان تیغ خون ریخت از کوه که زد بخون موج بر تیغ کوه

نگذند پیلان کسب بخت برین ز جوکان خرطوم کوی زین دم تیغ کفخی می شام شد ز خون خود دریا دلان جام شد
چو از جانقزای جهان تنگ بود چنان گشت بازنده و زینک بود ز بربلا میخواستید رخ مرکت و تیغها شید
بسا که از ضرب کند زشت بسینه فروخت چون خاریت سنان کرد کشت بر سوزار نموده آرا
ره ترک و تاز نه نعل سپان زین کشت آل نهان در شوق منه سوزان بلال با بمل بهادران و همنان
محرکه کارزار گرم رو جانتائی و سربازی بودند که با قبال آیت قمع و نصرت بگوش بوش سپا و پادشاه
جم جاه فرو خوانده پرچم دولت را بنیم فیروزی اختصاص داد و سبب اقبال و اموال و خیر و خرگاه نظامشامیه بدست
عساکر مضور آمد و کلهای مراد و چمن کامرانی شکفته هزار الملک خسته و مجموع روی در وادی آهنگ نام نهاد و این
اولین قمع است که در عهد آن خسرو فریدون بخت جمید تحت در نظر حکمان جلوه نمود و نخستین اقبال است که در او
نجدت شتاقه ملازمت رکاب سپهر آفتاب اختیار فرمود از آن تاریخ تا حال که سی و شش مرحله از مراحل سنین
و اعوام طی شده است پیوسته لوای نصرت پیکر پادشاه جهان در بطراز فتح آراسته و کل مراد از گشتن قد جا آمد که القمع
شکفته کند و قور از وصول بکنگره قهر محکم اساس دولتش عاجز و دست حوادث از جابل عروس مملکت قاصر
نظام ای در پناه تیرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از راه تابهاهی از رای نیت عالی ریاست
کامکاری در شان نیت منزل آیات پادشاهی امرای نظام عرابین و فتح نامها پایا به سر بر خلافت مصیر
مرسول داشتند شبانه روز تقارن شادمانه در جاپور نواختند و اربابهای شکر بار کرده در کوه و بازار گردانیده خاص و عام
شیرین کام ساختند کشورخان بعد از ابعاع لوازم خوشحالی و شرایط شادمانی بجهت چاند سلطان برای برکت از امراد اعیان
لشکر خلعت و کمر و شمشیر مرصع و اسپ تازی مع زین و جام مرصع مرسول گردانید و متعاقب آن پس از چند روز
پی مشورت چاند سلطان فرامین بنام امر نوشته فیلالی که از لشکر نظام شامیه گرفته بودند و عدد آنها قریب یکصد
طلب نمود امر از فرستادن فیلان ابا نموده زبان بشکایت کشورخان کشودند و خلوتی کرده مجلس کنکاش منعقد ساختند
بعضی گفتند که عرضیه چاند سلطان نوشته التماس نمایند که مصطفی خان از صوب بیکاپور طلبیده محاسن سلطنت
با و رجوع کنند و بعضی گفتند که سید مرتضی لشکر برارجه نیز شکست لشکر هزاره از احمد نکر متوجه این طرفت صلاح در آن می بینیم